

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ابتدای جلسه درس ضبط نشده است.

خلاصه مباحث گذشته

در مباحث گذشته شواهدی را از مرحوم امام (رحمه الله) برای عدم نیاز به موضوع واحد در علوم نقل و در تمامی آن‌ها مناقشه کردیم. البته دلیلی اقامه کردیم که بر اساس آن گفتیم، امکان ندارد قدر جامع مشترک بین موضوعات مسائل یک علم پیدا کنیم؛ پس اولاً دلیلی بر قول مشهور نداریم و ثانیاً طبق این دلیل امکان ندارد عنوانی مشترک بین موضوعات مسائل وجود داشته باشد.

به نظر ما باید بین علوم حقیقیه و اعتباریه تفصیل بدهیم که این قول توسط مرحوم علامه طباطبائی (رحمه الله) در حاشیه اسفار نیز اختیار شده است.

بیان تفصیل این است که بگوئیم در علوم حقیقیه که موضوع و محمول حقیقی هستند نه اعتباری، نیازه موضوع واحد داریم، اما در علوم اعتباریه یا نیاز نداریم و یا امکان ندارد. البته نمی‌گوییم در همه علوم اعتباریه امکان ندارد که این مطلب را در بحث موضوع علم اصول بیشتر بررسی می‌کنیم.

موضوع علم اصول

گفتیم در دوره سابق شش بحث را مطرح کردیم ولی در این دوره سه بحث را مطرح می‌کنیم. یک بحث احتیاج علوم به موضوع واحد بود که گذشت. بحث دیگر موضوع علم اصول است که باید تحقیق کنیم که چیست؟!

اقوال در مسئله

اقوال در موضوع علم اصول، طبق احصائی که نموده‌ام، پنج قول است:

قول اول: مشهور: موضوع علم اصول، ادله اربعه بما هی ادله؛ یعنی قرآن بما هو دلیل، سنت بما هی دلیل و... ادله‌ی اربعه با وصف دلیلیت. مرحوم میرزای قمی (رحمه الله) هم در قوانین همین نظر را دارد.

نسبت به این نظریه چنین اشکال شده است که مثلاً در بحث ظواهر قرآن می‌گوئیم هل ظاهر القرآن حجة أم لا؟ در این بحث اصولی‌ها با اخباری‌ها اختلاف دارند به این بیان که اصولی‌ها می‌گویند ظاهر قرآن حجت است ولی اخباری‌ها می‌گویند حجت

نیست.

صرف نظر از این اختلاف، لازمه این که مشهور می‌گویند موضوع علم اصول، خبر و سنت با وصف دلیلیّت باشد، این است که بحث «هل ظاهر القرآن حجة» یا «هل خبر الواحد حجة» از مسائل علم اصول خارج و داخل در مبادی شود؛ چون بحث از خود موضوع، وجود موضوع و تصور موضوع بحث از مبادی است.

قول دوم: صاحب فصول رحمه الله: موضوع علم اصول، ذات ادله اربعه است؛ ایشان وصف دلیلیّت را کنار گذاشته‌اند یعنی ذات قرآن نه بما هو دلیل، ذات سنت نه بما هی حجة و دلیل.

کلام مرحوم آخوند (رحمه الله)

قول سوم: مرحوم آخوند خراسانی (رحمه الله) و به تبع ایشان محقق نائینی (رحمه الله) قائل شده‌اند: عبارت مرحوم آخوند (رحمه الله) از این قرار است: «ربما لا يكون لموضوع العلم و هو الكلي المتحد مع موضوعات المسائل عنوان خاص و اسم مخصوص فيصح أن يعبر عنه بكل ما دل عليه بداهة عدم دخل ذلك في موضوعيته أصلاً»^[1] یعنی کلی‌ای که متحد با موضوعات مسائل است ولی عنوان این کلی را لازم نیست بدانیم؛ چون اولاً دانستن این عنوان در غرض دخالت ندارد و ثانیاً دانستن این عنوان در موضوعیت موضوع، نقشی ندارد.

فرق نظریه آخوند (رحمه الله) با مشهور و صاحب فصول (رحمه الله) این است که ایشان، مسئله را فراتر از ادله اربعه مطرح می‌کند و موضوع را منحصر به ادله اربعه نمی‌کند. سرّ عدول مرحوم آخوند (رحمه الله) از تعریف مشهور و صاحب فصول (رحمه الله) این است که مثلاً بحث از حجیت بنای عقلاً - که این بحث غیر از بحث عقل است - یا بحث حجّیت عرف یا مسئله تأثیر زمان و مکان در اجتهاد یا مسئله اجتماع امر و نهی و... در هیچ کدام از ادله اربعه جا نمی‌گیرد.

این مسائل در سایر علوم، مثل فقه هم قابل بحث نیست؛ چون فقه، محل بحث از فروع است؛ لذا باید موضوع از ادله اربعه وسیع‌تر مطرح شود. اما این که برخی گفته‌اند این مسائل را در فلسفه علم اصول بحث کنیم هم ادعائی بدون دلیل است.

بررسی کلام مرحوم شیخ (رحمه الله) توسط مرحوم آخوند (رحمه الله)

مرحوم آخوند (رحمه الله) در ادامه به کلام مرحوم شیخ (رحمه الله) در توجیه کلام صاحب فصول (رحمه الله) - موضوع علم اصول ذات قرآن و سنت است - اشاره می‌کنند.

مرحوم شیخ (رحمه الله) می‌فرماید مراد صاحب فصول (رحمه الله) اثبات یا عدم اثبات قول، فعل یا تقریر امام معصوم (علیه السلام) به سبب خبر واحد است. عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) در ابتدای بحث حجّیت خبر واحد و نزاع در حجّیت آن از این قرار است: «فمرجع هذه المسألة إلى أن السنة أعني قول الحجة أو فعله أو تقريره هل تثبت بخبر الواحد أم لا تثبت...»^[2]

علت توجیه مذکور توسط مرحوم شیخ (رحمه الله) این است که صاحب فصول (رحمه الله)، می‌گوید موضوع علم اصول ذات سنت است و سنت یعنی قول، فعل و تقریر امام (علیه السلام)، در حالی که موضوع بحث در علم اصول قول و فعل ایشان نیست بلکه در علم اصول از خبر واحد بحث می‌شود.

مرحوم آخوند (رحمه الله) توجیه و دفاع مرحوم شیخ (رحمه الله) را نمی‌پذیرد و می‌فرماید مراد شما از ثبوت، یا ثبوت واقعی

خارجی تکوینی به نحو کان تامه است یا مرادتان ثبوت ظاهری تعبّدی به نحو کان ناقصه است. در مورد سنت هم می‌فرماید، مراد از سنتی که جزء ادله اربعه است یا سنت محکّیه یا اعم از سنت حاکیه و محکّیه است و نمی‌توان گفت مراد فقط سنت حاکیه است، چون سنت حاکیه یعنی قول و خبری که زراره آورده‌است و هیچ فقیهی نمی‌گوید این سنت است؛ اما سنت محکّیه یعنی قول، فعل و تقریر امام معصوم (علیه السلام).

مرحوم آخوند(رحمه الله) به مرحوم شیخ(رحمه الله) می‌گوید اگر مراد شما از ثبوت، ثبوت واقعی باشد، داخل در مبادی علم اصول است چون بحث از خود موضوع است نه عوارض آن؛ یعنی بحث چنین مطرح می‌شود که آیا به سبب خبر زراره قول امام (علیه السلام) واقعاً و خارجاً موجود می‌شود یا خیر؟! مثل این‌که بگوئید آیا قول امام (علیه السلام) وجود دارد یا خیر؟! اما اگر مراد شما از ثبوت، ثبوت تعبّدی است؛ یعنی به وسیله خبر زراره تعبّداً قول امام معصوم (علیه السلام) ثابت است؛ و به عبارت واضح یعنی عمل به این خبر همان‌طور که اگر در محضر امام معصوم(علیه السلام) بودیم و عمل به فرمایش ایشان واجب بود، الان هم که زراره می‌گوید امام (علیه السلام) این را فرمود، عمل بر طبق این خبر واجب است.

آخوند (رحمه الله) می‌فرماید این فرض هم از عوارض سنت حاکیه است نه سنت محکّیه، چون خبر زراره حاکی از قول معصوم (علیه السلام) است نه این‌که خودش قول معصوم (علیه السلام) باشد؛ لذا این فرض هم داخل در مسائل علم اصول نیست. این اشکال در فرضی که بگوئیم مراد از سنت که در موضوع علم اصول است سنت محکّیه است.

آخوند (رحمه الله) می‌فرماید اما اگر مراد، اعم از سنت حاکیه و محکّیه باشد - یعنی اصولی‌ها بگویند سنتی که در ادله اربعه قرار دارد یا خود قول امام (علیه السلام) یا خبر حاکی از قول امام (علیه السلام) است - لازم است بسیاری از مباحث علم اصول، از علم اصول خارج و داخل در مبادی شود؛ چون مباحثی مثل بحث الفاظ، بحث اوامر، بحث از این‌که آیا صیغه افعال دلالت در وجوب دارد یا نه، بحث اطلاق و تقیید و... اختصاص به اوامر وارده در کتاب و سنت ندارد.

به بیان دیگر وقتی می‌گوئید صیغه افعال تدلّ علی الوجوب، نمی‌گوئید صیغه افعالی که در قرآن یا روایات آمده‌است بلکه می‌گوئید معنای عرفی و لغوی صیغه افعال وجوب است؛ یا وقتی اطلاق و تقیید را مطرح می‌کنید، می‌گوئید این قانون مطلق و این قانون مقید است و....^[3]

و صلّى الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص: 8.

[2] □ فرائد الاصول، ج 1، ص: 108.

[3] □ «و قد انقدح بذلك أن موضوع علم الأصول هو الكلّي المنطبق على موضوعات مسائله المتشعبة لا خصوص الأدلة الأربعة بما هي أدلة بل و لا بما هي هي ضرورة أن البحث في غير واحد من مسائله المهمة ليس من عوارضها و هو واضح لو كان المراد بالسنة منها هو نفس قول المعصوم أو فعله أو تقريره كما هو المصطلح فيها لوضوح عدم البحث في كثير من مباحثها المهمة كعمدة مباحث التعادل و الترجيح بل و مسألة حجية خبر الواحد لا عنها و لا عن سائر الأدلة و رجوع البحث فيهما في الحقيقة إلى البحث عن ثبوت السنة بخبر الواحد في مسألة حجية الخبر كما أفيد و بأي الخبرين في باب التعارض فإنه أيضا بحث في الحقيقة عن حجية الخبر في هذا الحال غير مفيد فإن البحث عن ثبوت الموضوع و ما هو مفاد كان التامة ليس بحثا عن عوارضه فإنها مفاد كان الناقصة. لا يقال هذا في الثبوت الواقعي و أما الثبوت التعبدی كما هو المهم في هذه المباحث فهو في الحقيقة يكون مفاد كان الناقصة. فإنه يقال نعم لكنه مما لا يعرض السنة بل الخبر الحاکي لها فإن الثبوت التعبدی يرجع إلى وجوب العمل علی طبق الخبر ك السنة المحکية به و هذا من عوارضه لا عوارضها كما لا يخفى. و بالجملة الثبوت الواقعي ليس من العوارض و

التعبدى و إن كان منها إلا أنه ليس للسنة بل للخبر فتأمل جيدا. و أما إذا كان المراد من السنة ما يعم حكايتها فلأن البحث في تلك
المباحث و إن كان عن أحوال السنة بهذا المعنى إلا أن البحث في غير واحد من مسائلها كمباحث الألفاظ و جملة من غيرها لا
يخص الأدلة بل يعم غيرها و إن كان المهم معرفة أحوال خصوصها كما لا يخفى.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 8 و 9.